

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ

ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا

خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ

سوره مبارکه بقره

الْعَظِيمُ ﴿۲۰۰﴾



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید

توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن

متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با

صدای رهبری) را هم گوش کنید!

به طور خلاصه، سخن ما این است که آیات توحیدی را در قرآن جدا کنیم، اینجا برای شما ترجمه کنیم و شما خودتان استنباط کنید که توحید از نظر قرآن، اولاً یعنی چه؟ ثانیاً به معنای چه تعهدی و چه عملی در زندگی است. و البته فراموش نکردید و نکنید بحث های قبلی را، که گفتیم باید ایمان به هر فکری و به هر اصلی از افکار و اصول دینی، اولاً آگاهانه باشد، از روی فهم و شعور و آگاهی باشد، نه کورکورانه؛ ثانیاً ایمان همراه باشد با تعهد. آنچه که ما باید به آن ایمان پیدا بکنیم، حتماً آن چیزی است که در زندگی ما، در عمل ما، چه عمل فردی و چه عمل اجتماعی، چه مربوط به شخص خود، چه مربوط به جامعه خود، چه مربوط به بشریت و چه مربوط به آینده تاریخ، حتماً یک تعهدی را بر دوش ما می گذارد. با این را ما آن چنانی بررسی می کنیم که اولاً آگاهانه به توحید برسیم، ثانیاً ببینیم تعهداتی که توحید بر دوش ما می گذارد، چیست. آیا توحید فقط یک فهمیدن بی مسئولیت و بی تعهد است؟ آیا دانستن یک حقیقتی است، بدون آنکه این دانستن بر دوش ما یک تکلیفی را بار کند؟ یا نه؛ توحید آگاهی و دانستن است که به دنبال این دانستن، تکلیف ها، وظیفه ها، مسئولیت ها به انسان متوجه می شوند. به قرآن که مراجعه کنیم جواب این سؤال را خواهیم دید.

بنابراین آیات مورد نظر ما امروز درباره توحید است از یک دیدگاه خاص، فردا آیات، باز درباره توحید خواهد بود از دیدگاهی دیگر، روزهای آینده باز آیات توحیدی خواهد بود، هرکدام از دیدگاهی مخصوص به خود. و بنده مدعی نیستم که با بحث چند روزه درباره توحید، با استمداد از آیات قرآن، خواهم توانست همه ابعاد توحید قرآنی و اسلامی را بیان کنم. مسلماً اگر چنانچه کسانی با دید دقیق تری، با روشن بینی بیشتری، با مطالعه پرفرصت تری به قرآن مراجعه کنند، اقیانوس بی کرانی در زمینه توحید خواهند یافت. به قدر فرصت محفل خودمان - که حتی همه آنچه را هم که خود ما درباره توحید می دانیم، نمی توان به صورت خلاصه در این محفل بیان کرد - به اندازه ای که گنجایش وقت و ظرفیت مجلس ما هست، بنده صحبت خواهم کرد.

(مطلبی را که قبلاً باید تذکر بدهم، این است که بحث توحید در آیات قرآنی و با آن سبکی که ما مطرح خواهیم کرد، احتمالاً یک قدری سنگین به نظر بیاید. احتمالاً یک بحث درسی به نظر بیاید، نه یک بحث باب سخنرانی. اما من همیشه پیش خودم این جور فکر می کردم و می کنم؛ که چه لزومی کرده است که محافل عمومی ما حالت درسی نداشته باشد و سخنرانی، چیزی غیر از درس باشد؟ چه مانعی دارد که در یک محفل عمومی، با جمعیت زیاد، افکاری که در مجلس آماده هستند برای شنیدن، آماده باشند برای شنیدن چیزهای مشکل و محتاج به تأمل و تفکر؛ عیناً مثل کلاس درس؟ چه لزومی دارد که حتماً در روز ماه رمضان؛ چون ماه رمضان است و دهان ها روزه، گوینده خودش را ملزم و ناچار ببیند که مطالب را سرگرم کننده تر و شیرین تر و توأم با مسائل تفریحی بیشتر بیان کند؟ چرا؟ تا کی ما باید در محافل و مجالس عمومی، امید بهتر و بالاتر و عمیق تر اندیشیدن را نداشته باشیم؟ چرا باید نداشته باشیم؟

بنابراین شما برادران و خواهرانی که در این مجلس هستید و در روزهای آینده خواهید بود، نمی دانم مطلب به نظر شما سنگین بیاید یا نه، ممکن است سنگین بیاید، ممکن است خیلی عادی بیاید، اما اگر مطلب به نظرتان ثقیل و سنگین آمد، به عنوان یک مطلبی که بالاخره باید فهمید، رویش فکر کنید، رویش مطالعه کنید. تمام نیروی مغزتان را بسیج کنید، برای اینکه مطلب را بفهمید. کلمات را در ذهنتان حفظ کنید، نگه بدارید، اگر مشکل بود، بعد با دوستانتان، با رفقایان، مطرح کنید. اگر بحث یک بحثی است که در ذهنتان ناآشنا می آید، سعی نکنید فوراً به عنوان اینکه این بحث سنگین است و ثقیل است، از ذهنتان دور کنید، نه خیر؛ سعی کنید که این را با مغزتان آشنا کنید.

و البته همان طوری که در خیلی از بحث ها و سخنرانی ها و درس ها گفتیم، هرگز انتظار نداریم، حتی

از یک نفر که آنچه را ما می‌گوییم، به طور صددرصد و حتمی بپذیرد، نه؛ بلکه به عکس، انتظار داریم از دوستان، برادران، خواهران، در هر حدی که هستید؛ آنچه را که به شما به عنوان خوراک و مایه فکری داده می‌شود - اگر جاهای دیگر هم این جور نیستید، اینجا این جور باشید - آنچه را که به شما داده می‌شود، در زیر لابر اتوار<sup>۱</sup> درک و فهم و تشخیص و اجتهاد خودتان قرار بدهید و خودتان را مصداق این آیه شریفه قرآن بسازید که «فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۲</sup> به بندگان من مژده بده، به آنها که سخن را می‌شنوند و نیکوترینش را انتخاب می‌کنند و پیروی می‌کنند.

به هر صورت، توحید را ما از دو دیدگاه مورد نظر قرار دادیم فعلاً، ممکن است در ضمن تنظیم مطالب، شعبه‌های دیگری هم به نظر برسد که لازم باشد تذکر داده بشود. اولاً توحید را در جهان بینی اسلام مورد نظر قرار دادیم. مسلم، توحید در جهان بینی اسلام هست. توحید در جهان بینی اسلام چیست و به چه معناست، و آیه قرآن و زبان رسا و گویای قرآن، توحیدی را که در جهان بینی اسلام مطرح است، چگونه تشریح می‌کند؟ بحث دوم را این جور گفتیم: توحید در ایدئولوژی اسلام. البته مختصر توضیحی خواهم داد درباره اصطلاح جهان بینی برای آنهایی که نمی‌دانند و برای اصطلاح ایدئولوژی برای آنهایی که نمی‌دانند؛ چون توحید، هم جزو جهان بینی اسلام است، هم جزو ایدئولوژی سازنده زندگی ساز اسلام است.

علاوه بر اینها، توحید در هریک از مقررات فرعی اسلام، خودش را می‌نماید و نشان می‌دهد. و هرجایی شما یک حکمی و یک قانونی و یک دستوری را به نام دین مشاهده کردید که در آن توحید لنگ می‌زند، ضد توحید در آن وجود دارد و توحید در آن نیست، بدانید که این از اسلام نیست؛ چون توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی هست. مثل هوای رقیق و لطیفی در تمام اجزای این ساختمان و پیکره‌ای که نامش اسلام است، هست. مثل خون پاک و پاکیزه و صاف و تازه‌ای در سراسر این کالبد و پیکری که نامش اسلام و دین است، هست؛ در همه مویرگ‌ها حتی هست، یک دانه حکم را در اسلام شما نمی‌توانید پیدا کنید که رنگی و نشانی از توحید در آن نباشد. بنابراین بحث امروز درباره توحید در جهان بینی اسلام است.

جهان بینی اسلام یعنی چه؟ شما وقتی که به عنوان یک انسان، به فکر خودتان، به درک خودتان

۱. آزمایشگاه علمی و فنی

۲. سوره مبارکه زمر/ آیات ۱۷ و ۱۸

از عالم، از انسان، از جهان مراجعه می‌کنید، یک تصوراتی پیدا می‌کنید. ممکن است شما به این فکر نبودید، اما آن کسی که به این فکر است، وقتی درباره جهان می‌اندیشد، درباره انسان می‌اندیشد، درباره رابطه جهان و انسان می‌اندیشد، درباره چیزی ماورای طبیعت و ماورای انسان و جهان می‌اندیشد، یک سلسله تصوراتی و افکاری پیدا می‌کند، این را می‌گویند جهان بینی. هر مکتبی یک بینش خاصی، یک دیدگاه خاصی، یک برداشت خاصی، یک دریافت خاصی از جهان دارد؛ این برداشت خاص از جهان، این دریافت مخصوص از عالم، این چگونگی دیدن عالم، اسمش جهان بینی است. از اصطلاحاتی است که تازه چندین سالی است در تعبیرات فارسی دیده می‌شود و به چشم می‌خورد. جهان بینی به معنای وسعت نظر نیست که معمولاً در اصطلاحات عامیانه به کار می‌رود؛ فلان کس آدم جهان بینی است، یعنی وسیع‌النظر است، نه؛ جهان بینی به این معنا نیست.

به طور خلاصه جهان بینی را این جور می‌شود تعریف کرد؛ جهان بینی یعنی برداشت یک انسان از جهان، تلقی یک انسان از جهان، دریافت یک انسان از جهان یا از انسان. گفتیم برداشت یک انسان؛ می‌توانید شما به جای یک انسان، بگذارید یک مکتب، یک مسلک، یک آیین، یک رویه اجتماعی برداشتی از جهان دارد، این برداشت اسمش جهان بینی است. اسلام یک جهان بینی ای دارد، اسلام یک برداشتی از جهان دارد. برداشت اسلام از جهان را، آن مقداری که ارتباط پیدا می‌کند به بحث توحید ما، من مختصراً بیان می‌کنم.

اسلام معتقد است که همه این مجموعه‌ای که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر، تا موجودات بزرگ و چشم‌گیر؛ از پست‌ترین جاندار یا بی‌جان، تا شریف‌ترین و پر قدرت‌ترین موجودات جاندار و دارای خرد، یعنی انسان، همه و همه، همه جای این عالم، بنده، برده، آفریده و وابسته به یک قدرت بسیار عظیم است. ماورای این ظاهری که من و شما می‌بینیم، ماورای آنچه که عینک تیزبین دانش تجربی می‌تواند به او برسد، ماورای همه پدیده‌های قابل حس و قابل لمس، یک حقیقتی هست از همه حقیقت‌ها برتر، والاتر، شریف‌تر، عزیزتر و همه این پدیده‌های عالم، ساخته و پرداخته و درست شده دست قدرت اوست. به آن قدرت بالاتر نامی می‌دهیم؛ اسمش خداست، اسمش الله است.

پس جهان یک حقیقتی است که به خودی خود استقلال ندارد؛ خودش را به وجود نیاورده؛ از داخل و از درون نجوشیده؛ بلکه دست قدرتمندی این پدیده‌های گوناگون را - که هر روزی که دانش به پیش می‌رود، این پدیده‌ها بیشتر خود را نشان می‌دهند - آفریده و به وجود آورده. دست قدرتمندی است

که در دل ذره، آن غوغا را ایجاد کرده و در بالاترین جهان‌های ناشناخته، کهکشان‌ها و آن سوی کهکشان‌ها که ممکن است میلیاردها برابر آنچه که تا امروز کشف کردیم، چیزهای قابل کشفی باشد؛ این همه را به وجود آورده است. این کارخانه، سازنده‌ای دارد، این دستگاه، پدیدآورنده‌ای دارد، تصادفی نیست، به خودی خود نیست. اسلام جهان را یک چنین چیزی می‌داند.

اینها مواد جهان بینی اسلام در زمینه توحید است که همین طور خردخرد، کوتاه کوتاه می‌گوییم. (در ذهن‌ها بسپارید تا ان شاء الله اگر نوشته فردا حاضر شد، در نوشته هم مختصراً یک چیزی نوشتیم). آن خدایی که بالاتر از جهان و جهانیان است، آن دست قدرتی که همه موجودات عالم را او می‌گرداند، او ساخته و او دم به دم آنها را پاینده داشته؛ این دست قدرتمند - که نامش الله است، نامش خداست - به تمام صفات نیک و نیکی آفرین به طور اصیل، به طور ذاتی، مُتَّصِف است؛ یعنی دارای دانش است، دارای قدرت است، دارای حیات است، دارای اراده و تصمیم است و هر آنچه که از این صفات سرچشمه و مایه می‌گیرد. زندگی او از کسی گرفته نشده است، دانش او از جایی اخذ و کسب نشده است و از این قبیل.

او صاحب اختیار عالم است. عالمیان چه کسانی‌اند؟ ذرات عالم در مقابل او چه هستند؟ آیا ذرات عالم وقتی که ساخته و پرداخته او شدند، مثل فرزندی که از مادر جدا می‌شود، دیگر جدا شدند؟ نه؛ اصلاً قضیه این جور نیست. اینها در هر لحظه‌ای، برای ماندن و بودن، محتاج او هستند، محتاج قدرت او و اراده او؛ و همه بندگان اویند. همه موجودات بندگان و بردگان و مصنوعات و مخلوقان اویند. در همه می‌تواند تصرف کند، همه را با نظم خاصی آفریده، همه را با سنت‌ها و قانون‌های منظم و دقیقی به وجود آورده. این قانون‌ها را امروز علم دارد کشف می‌کند، که البته بحث من در این زمینه نیست؛ یعنی استدلال بر وجود خدا و اثبات صانع در بحث من نیست، در این زمینه کتاب فراوان است، بروید بخوانید.

ولیکن این جمله را بد نیست یادآوری بکنم از قول چند نفر از دانشمندان علوم تجربی، نه فیلسوف‌ها، دانشمندی که سر و کارشان با همین آزمایشگاه و لابراتوار و صنعت و سازندگی و این چیزهاست. در این کتابی که دو، سه نفر مترجم فاضل ایرانی ترجمه کردند و نوشته چندین نفر از نویسندگان دانشمند غیر ایرانی‌ست، به نام اثبات وجود خدا<sup>۲</sup> - کتاب خوبی است، بد نیست مراجعه کنید - چند نفر از دانشمندان علوم تجربی امروز می‌گویند با پیشرفت دانش، با رفتن در گُنه مخلوقات و موجودات و کشف قانون‌های

۱. (وصف) دارنده صفتی

۲. «اثبات وجود خدا» تألیف جان کلور کتابی است مشتمل بر چهل مقاله از دانشمندان علوم روز، درباره اثبات وجود خدا. این کتاب توسط آقایان احمد آرام، علی‌اکبر مجتهدی و سید مهدی امین ترجمه شده است.

منظم، ما می‌فهمیم که جهان را پدیدآورنده‌ای است. ازبس می‌بینیم نظم وجود دارد، ازبس انتظام و انضباط در کار عالم هست، می‌فهمیم که جهان را آفریدگاری هست و آفریننده‌ای. خب، پس همه موجودات عالم، بندگان او، پدیدآوردگان او، همه تحت اختیار او و در قبضه قدرت اویند و انسان هم مثل بقیه موجودات دیگر.

در جهان بینی اسلام، توحید یک چنین چیزی است؛ توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده، و به تعبیری، دارای یک روح پاک و لطیف است. جهان پدیدآورنده‌ای دارد و همه اجزای این عالم، بندگان و بردگان و موجودات تحت اختیار آن خدا و آن پدیدآورنده محسوب می‌شوند. توحید در جهان بینی اسلام این است؛ یعنی وقتی که یک مسلمان، از دیدگاه اسلام به این عالم نگاه می‌کند، این عالم را یک موجود مستقلی نمی‌بیند، بلکه یک موجودی می‌بیند وابسته به یک قدرت بالاتر. چه اثری دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ عجیب تأثیری دارد؛ در بحث‌های بعدی که درباره توحید می‌کنیم، آن وقت معلوم می‌شود که این بینش، این جهان بینی مخصوص، این دریافت و برداشت از عالم، این تلقی از جهان و جهانیان، چه تأثیری دارد در سازندگی زندگی.

به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم عیناً همین مطلب را در آیات قرآنی، پروردگار عالم ذکر کرده. از دو جای قرآن آیاتی را ما در نظر گرفتیم که امروز تلاوت بشود و ترجمه بشود. اول از سوره بقره است، آیه‌ای که معروف است به آیه الكرسي. قسمت اول آیه الكرسي در این زمینه است، که حالا تلاوت و ترجمه می‌کنیم و تدبر می‌کنیم در آن. آیه ۲۵۵ است.<sup>۱</sup>

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» الله، این نامی که معادلی به صورت تبیین و تشریح برایش نمی‌شود پیدا کرد؛ چیست الله؟ خداست. خدا کیست؟ آن موجودی است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به جز او نیست. اله را معبود معنا کنید. اله یعنی هر آن موجودی که انسان درمقابل او به صورت تقدیس،<sup>۲</sup> به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را دست او می‌دهد، سررشته زندگی اش را به او می‌سپرد، او را دست باز و مطلق‌العنان<sup>۳</sup> در زندگی خود قرار می‌دهد، این را در اصطلاح قرآنی می‌گویند اله. آن کسانی که هوای نفس را سررشته دار زندگی خود می‌کنند، الهشان هوای نفسشان است. آن کسانی که

۱. معظم له در جلساتی که سال ۱۳۵۲ و در مسجد کرامت مشهد، به ترجمه اذکار نماز می‌پرداختند، ترجمه‌ای قابل فهم برای عموم مردم از این آیات ارائه کرده‌اند. ششمین گفتار از مجموعه گفتارهای صهبا، با عنوان «ترجمه تفصیلی آیه الكرسي» به این سخنرانی اختصاص یافته است.

۲. (قدس) پاک‌شمردن

۳. بی‌قید و بند

یک انسان سرکش متجاوز را در امور زندگی خود، دستش را باز می‌گذارند، الهشان همان شیطان است. آن کسانی که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ، به‌طور بی‌قیدوشرط تسلیم می‌شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. هرچه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی‌قیدوشرط دستش باز باشد و حکومت و تحکم بکند، او اله است.

اینجا می‌گویند که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ الهی، هیچ معبودی به‌جز او نیست. یعنی چه نیست؟ یعنی در دنیا نیست؟ هزاران معبود بود در دنیا، سیدو شصت تا در خود خانه کعبه آویزان و قرار داده شده بود، سیدو شصت تا عروسک. همین قدر هم عروسک‌های جاندار در دنیا، داشتند فرمانروایی می‌کردند؛ چطور الهی نیست! پس اینی که می‌گویند «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» جز او الهی نیست؛ یعنی اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، اله حقیقی نیست؛ یعنی هرکس دیگر را غیر از الله به الوهیت - به آن معنایی که گفتم - به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی انجام دادید؛ چون جز الله هیچ‌کس شایسته معبود بودن و الوهیت نیست.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، خصوصیت این الله، این اله یکتا و یگانه چیست؟ خصوصیاتش را مقداری می‌شمرد: «الْحَيُّ» زنده است؛ همه مرده‌اند، دیگران موجودات مرده و مُردارند، او زنده است. بی‌جان‌ها که پیداست، باجان‌ها هم مرده‌اند. باجانی که روزی نبوده و روز دیگری هم نخواهد بود، جاندار است که جانش دائماً در تهدید است، موجود زنده‌ای که زندگی‌اش با حرکت یک مو، با جنبش یک مغز گاهی تهدید به فنا و نابودی می‌شود، این چه جور زندگی‌ای است؟ زنده جاودان، زنده اصیل، زنده حقیقی، آن کسی است که حیات برای اوست و هدیه و عطیه و موهبت اوست به همه جانداران، و او خداست. «الْحَيُّ» آن زنده، «الْقَيُّوم» آن پایدار و پاینده. آن کسی که زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن کسی که زندگان به زندگی او زنده‌اند و اگر او نباشد، اگر او نخواهد، اگر او اراده نکند، یک زنده و یک جلوه زندگی در جهان باقی نخواهد بود، «الْقَيُّوم».

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» چرت و خواب او را نمی‌ریاید؛ خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین. او را از خود نمی‌گیرد، یعنی چه؟ یعنی لحظه‌ای غفلت، لحظه‌ای بی‌توجهی، در وجود او و در حیات او راه ندارد. موجودات دیگر، خداوندگاران دروغین غفلت می‌کنند از خودشان، از مردم تحت اختیارشان، از جهانی که در قبضه آنها هست، سراپا غفلتند، دائماً در غفلتند، آنجایی که ادعای آگاهی و اطلاع می‌کنند، آگاهی و اطلاعاتشان دروغین است. آنچه بر آنان غلبه دارد، غفلت است و نادانی است.

«الَّذِينَ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿۲۸﴾ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ»<sup>۱</sup> که موسی بن جعفر صلوات الله علیه این آیه قرآن را برای هارون الرشید خواند. آیا ندیدی آن کسانی که نعمت های خدا را کفران کردند، ناسپاسی کردند، قوم خود و دنباله روان خود را به وادی نابودی و نیستی و هلاکت و بدبختی کشاندند؟ کجاست آن وادی بدبختی و نیستی؟ جهنم! خودشان هم وارد جهنم شدند، دنباله روان بیچاره شان را هم دنبال خودشان به جهنم کشاندند و چه بد جایگاهی ست جهنم. موسی بن جعفر صلوات الله علیه به هارون می گفت تو از آنهایی<sup>۲</sup>. خب اگر هارون غافل نباشد، چرا خودش و مردمش را به دوزخ بکشاند؟ پس سراسر غفلتند خدایان دیگر.

آن که او را غفلت نمی گیرد، حاکم واقعی این جهان است؛ یعنی الله. «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، به نظر تان نیاید که سِنَّة یعنی چرت، خواب سبک و نَوْم، یعنی خواب معمولی یا سنگین را از خدا برداشتن و نفی کردن، چه لزومی داشت اینجا؟ چرا؛ در بحث های بعدی خواهیم دید. چون هر اشاره ای در توحید، هر نکته ای در توحید، اشاره به نفی الوهیت غیر خداست و اشاره به نقایص غیر خدا. هرچه درباره خدا اثبات می شود، آن چیزهایی ست که درباره مدعیان الوهیت نفی می شود. آنچه در توحید گفته می شود، آن چیزهایی ست که در زندگی عملی موحدان و خداپرستان باید منعکس بشود. تمام خصوصیات و دقائق توحید باید در زندگی مردم موحد نمونه هایش وجود داشته باشد، که این در بحث ها و تلاوت های بعدی می آید. بنابراین «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» اشاره است به غفلت ها، خواب ها، بی خودی های خداوندان و خداوندگاران دروغین.

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» از آن اوست هر آنچه در آسمان هاست و هر آنچه در زمین است؛ ملک اوست، بنده اوست. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که درمقابل او شفاعت کند، وساطت کند، جز به اذن او. هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم ما که حتی به اندازه قدرت یک شفیع، بتواند درمقابل خدا عرض اندام بکند. اگر کسی شفاعت از دیگران می کند، باز به اذن خدا می کند. پیغمبران که شفاعت می کنند، اولیا و ائمه و صلحا و مؤمنین و شهدا که شفاعت می کنند پیش خدا، جز به اذن خدا نمی کنند؛ بنابراین آنها هم یک قدرت هایی درمقابل قدرت خدا، یک دکان هایی درمقابل خدا نیستند. چنین نیست که آنها هم یک دم و دستگاه جداگانه ای درمقابل دم و دستگاه خدا باشند، نه؛ بندگان خدا هستند، مُنتها بندگان مورد لطف و محبت خدا.

۱. سوره مبارکه ابراهیم/ آیات ۲۸ و ۲۹

۲. تفسیر نورالثقلین/ ذیل آیه ۲۸ سوره ابراهیم



«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست آن که شفاعت کند نزد او جز به اذن و رخصت او؟ «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» پیش روی آنها هرچه هست و پشت سر آنها، می داند؛ یعنی محیط به تمام زندگی انسان ها و موجودات است، «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» احاطه ندارند، گسترده نیست دانششان به چیزی از دانش پروردگار، مگر آنچه خود او بخواهد.

بینید چطور تمام عالم را به دو صف تقسیم می کند. یک صف، صف خدا؛ یک صف، صف موجودات دیگر. در این صف دیگر، همه ذرات عالم بندگان خدایند در حد واحد. می خواهیم بگویم از لحاظ بندگی خدا، بین دو موجود عالم هیچ امتیازی نیست. از این جهت که بنده خدا هستند، از این جهت که تحت قدرت و در قبضه خدایند، همه یکسانند، همه! حتی بزرگ ترین موجود عالم، عزیزترین و ارزشمندترین انسان تاریخ؛ یعنی وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه وآله، از لحاظ بنده خدا بودن، تحت اختیار خدا بودن، عبد خدا بودن، مثل همه ذرات دیگر وجود است. همان اندازه ای که آنها تحت اختیار خدایند، همان اندازه هم پیغمبر تحت اختیار خداست. این جور نیست که یک نبی ای، یک مقامی، یک انسان بزرگی، چون بزرگ است، چون زبده است، چون محبوب خداست، چون عزیز خداست، یک مایه ای از قدرت در مقابل خدا داشته باشد، نه؛ بندگان دست بسته و تسلیم پروردگارند و بزرگی شان هم به همین است. در تشهد نماز می خوانید «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، بنده خدا بودن را جلوتر می آورید، شهادت می دهم که محمد عبد او، بنده او و پیامبر اوست. اول بنده بودن را ذکر می کنید.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» گسترده است تخت قدرت او آسمان ها را و زمین را «وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا» نگاهداری آسمان ها و زمین بر او گران و دشوار نیست، «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» اوست برتر و بلندقدر، اوست بزرگ و پرشکوه. از این آیات، شما از مجموع چه می فهمید؟ غیر از دقایقی که در آیه هست، غیر از نکات و ریزه کاری هایی که در هر جمله ای هست. که یک مقداری اش را ممکن است شما بفهمید یا من بفهمم و ده ها یا صدها دقیقه و نکته دیگر هست که جز بندگان برگزیده خدا کس دیگر نمی فهمد. از کلمه «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، امام سجاد یک لطیفی، یک دقایقی می فهمد که من و شما نمی فهمیم. غیر از این دقایق، غیر از این نکات، غیر از مسائل اجتماعی یا اعتقادی که در اینجا هست، از مجموعش چه می فهمید؟

از مجموع، بینش اسلام را در مورد خدا، خوب به دست می آورید و آن چیست؟ و آن این است که در همه منطقه وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام

خدا. و در طرف مقابل، تمام پدیده‌ها، رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت،<sup>۱</sup> با حال عبودیت، با حال بندگی، همه و همه؛ فرقی هم بین پدیده‌های عالم، از جهت عبودیت درمقابل آن مرکز قدرت نیست. یک ذره کوچک تا یک کهکشان عظیم، یک انسان مؤمن یا یک انسان کافر، یک موجود بی‌ارزش یا یک انسان باارزش، همگان درمقابل آن موجود، دست‌بسته، تسلیم، عبد، بنده، برده‌اند؛ هر تعبیری که می‌خواهید بکنید.

البته فهمیدن این موضوع دارای آثاری ست در شناخت ایدئولوژی اسلام، در شناخت طرح‌های عملی اسلام برای جامعه. به‌طور نمونه، مثلاً می‌توانم این را حالا اشاره کنم که در ذهنتان یک برقی بزند، بدانید که فلسفه بافی نمی‌خواهیم بکنیم. وقتی دانستیم که همه انسان‌ها فی‌الجمله درمقابل این قدرت و این مرکز نیرو علی‌السوآند،<sup>۲</sup> دیگر معنی ندارد که امپراتور روم، والیرین<sup>۳</sup> مثلاً، در حال غرور و تکبر مجسمه‌اش را آنجا بسازند که یک برده‌ای، یک غلامی روی پایش افتاده. می‌گوییم چرا؟ به چه مناسبت؟ مگر این امپراتور عظیم‌الشأن، غیر از صف بندگان خدا، صف دیگری پیدا کرده؟ و مگر این انسانی که حالا روی پای امپراتور افتاده، دارد او را سجده می‌کند، دارد درمقابل او خضوع و خشوع می‌کند، غیر از صف بندگان، یک صف پایین‌تری، پست‌تری پیدا کرده؟ مگر هر دوی اینها وابسته به یک صف نیستند، پس این وضع چرا؟

ببینید اگر این جهان بینی، این بینش، این برداشت از جهان نباشد، امپراتورهای عالم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان و اشراف عظیمی که در طول تاریخ بودند، که هزاران و میلیون‌ها بنده و برده و اسیر قدرت و مطیع امر و فرمان داشتند؛ اینها می‌توانستند بگویند آقا، من تافته جدابافته‌ای هستم، من غیر از آن هستم، او باید بیفتد روی پای من، من باید پام را بگذارم روی سر او؛ من برای فرمان دادن آفریده شدم، او برای فرمان بردن آفریده شده؛ من برای آقا زیستن آفریده شدم، او برای بدبخت بودن ساخته شده؛ من بنده خدایی هستم که آن خدا قدرتش بیشتر است، او بنده یک خدایی ست که آن خدا عرضه‌اش کمتر است؛ مثل چیزی که بنی اسرائیل می‌گفتند. بنی اسرائیل می‌گفتند که خدای ما، خدای عالم، یهوه<sup>۴</sup>

۱. (سکن) فقر، تنگدستی

۲. برابر، یکسان

۳. از امپراتوران بزرگ روم بوده است که مسیحیان را مورد آزار و اذیت بسیار قرار می‌داد. این پادشاه در اواخر عمرش در جنگی با ساسانیان اسیر شد. مسیحیان این اسارت را عقوبت الهی در حق والیرین خواندند که مسیحیان را آزار می‌داد.

۴. نام خدای تعالی نزد یهود. اسمی است که در تورات بر خدا اطلاق شده است که دلالت بر سرمدیت خدای یهود می‌کند.

است و یَهُوه لطفش به بنی اسرائیل بیشتر است. بت پرستان مشرک هندوستان می گفتند که جامعه به چهار طبقه تقسیم می شود، هر طبقه ای یک خدای مخصوصی دارند و از یک جای مخصوصی آفریده شده اند. اما بینش توحیدی خالص اسلامی می گوید تمام ممکنات و موجودات از یک جا، از یک مبدأ، از یک دست قدرت، آفریده و ساخته و پرداخته شدند؛ همه درمقابل او بندگان و بردگانند، همه درمقابل او اسیر قدرتنند، همه باید فرمان او را ببرند. هیچ کس حق ندارد سرش را به پای دیگری بگذارد، همچنانی که هیچ کس حق ندارد پایش را روی سر دیگری بگذارد. همان طوری که حق نداری پایت را روی سر کسی بگذاری، حق نداری سرت را روی پای کسی بگذاری. برای چه؟ برای خاطر اینکه برخلاف حق و حقیقت عمل کردی در هر دو صورت. آن کسی که روی اسب نشسته است و بندگان و بردگان، زیر سم اسب او دست و پا می زنند، با آن بندگان و بردگان تفاوتی ندارد.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، چه کسی به او نزدیک تر است؟ چه کسی درمقابل او یک قدرتی دارد؟ چه کسی می تواند درمقابل من او، منیتی داشته باشد؟ بله «إِلَّا بِإِذْنِهِ»، کسانی می توانند شفاعت کنند، اما به اذن خود او. او هرگز به جباران اذن شفاعت نمی دهد، به امامان اذن شفاعت می دهد. او هرگز به مفسدان اذن نزدیکی و رخصت شفاعت نمی دهد. به انبیا، به اولیا، به صلحا، به شهدا، به خاکساران عالی مقام، آن بندگانی که زندگی دنیا بر آنها تلخ و زهرآگین گذشت، اما روحشان نیرومند شد؛ در راه وظیفه حرکت کردند، بر خودشان دشوار و سخت گرفتند تا به سوی وظیفه یک قدم نزدیک تر شده باشند؛ آنها می توانند، آنها می توانند نزد خدا شفاعت کنند. تازه آنها هم علت اینکه می توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر بندگی خدا کردند؛ چون خودشان را تحت قدرت خدا بیشتر قرار دادند. هیچ کس مثل پیغمبر خدا در زمان پیغمبر عبودیت خدا نکرده، هیچ کس مثل امیرالمؤمنین در زمان امیرالمؤمنین عبودیت خدا نکرده، هیچ کس مثل امام سجاد در زمان امام سجاد عبودیت خدا نکرده. اینی که پیغمبر بالاترین مردم است، علی بالاترین مردم است، امام سجاد بالاترین مردم است؛ نه برای خاطر اینکه شوشتری مقابل دزفولی فرض کنید؛<sup>۱</sup> چون بندگی خدا بیشتر کردند، مقامشان بالاتر است، مقامشان ارجمندتر است. از وضع کلی این آیه - که آیه الکرسی است - این معنا برمی آید که پروردگار عالم، آن قدرت مطلق است؛ و درمقابلش تمام موجودات، تمام تکوینات، همه عالم، عبد و مطیع و دست بسته و تسلیم هستند؛ هرکه می خواهد به او نزدیک تر بشود باید بیشتر عبد او باشد. این یک آیه.

۱. مثالی است در معنای تفاخرها و تعصب های قومی بر یکدیگر.

آیه دیگر در سوره مریم است، از سوره مریم انتخاب کردیم. آیه ۸۸ به بعد: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی گزیده است. کفار به صورت‌های گوناگون این حرف را زده‌اند؛ مسیحی‌ها یک جور، یهودی‌ها یک جور، مشرکین قریش و مشرکین عربستان یک جور، مشرکان جاهای دیگر یک جور. بعضی می‌گفتند خدا دختر دارد، بعضی می‌گفتند پسر دارد، بعضی می‌گفتند دختر و پسر دارد، بعضی می‌گفتند یکی دارد، بعضی می‌گفتند بی‌نهایت دارد، عائله‌مند است! به هر صورت گفتند: «اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» خدا فرزند دارد. فرزند دارد را، از چه باب می‌گفتند؟ این نکته را دقت کنید که فرزند داشتن خدا، که مورد ادعای یک عده مشرک یا مسیحی یا یهودی بود، به این معنا بود که در میان مخلوقات عالم، در میان موجودات، یک نفری هست که نسبتش با خدا، نسبت بنده بودن نیست - دقت کنید - نسبت فرزند بودن است. آقازاده است، نه غلام؛ اگرچه آقا نیست.

یهودی‌ها که می‌گفتند عَزِيزُ بنِ اللَّهِ، یعنی عَزِيزِ پیغمبر فرزند خداست، می‌خواستند بگویند که اگر همه موجودات عالم بنده و برده خدا هستند، عزیز از این مقوله خارج است، او دیگر بنده خدا نیست، او آقازاده خداست، نور چشمی خداست. مسیحی‌ها هم که درباره مسیح این حرف را می‌زدند، کفار هم که درباره لات و منات و عَزَى می‌گفتند اینها دختران خدا هستند، مشرکان یونان و روم که آنها هم برای خدا، خدازاده و آقازاده‌های فراوانی قائل بودند، همه نظرشان این بود. یعنی درحقیقت این دو صفتی که ما در نظر گرفتیم، یکی صفت خدا و یکی صفت همه بندگان و موجودات که همه درمقابل خدا خاضعند، این دو صفت را، سه صفت می‌کردند. می‌گفتند خدا، بندگان، زبندگان؛ فرزندی، آقازاده‌ای، خدازاده‌ای، چیزی. آیات سوره مریم این مطلب را نفی می‌کند. تا آخر آیات درست دقت کنید.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گفتند که خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده و گرفته است؛ «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا» هر آینه آورده‌اید سخنی سهمگین و سنگین. ببینید تعبیر خدا چیست؛ حرف گرانی، حرف سهمگینی، عقیده بسیار خطرناکی را ارائه دادید. «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا» حقا سخنی گران و سهمگین ارائه دادید. «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا» کم مانده بود که آسمان‌ها از یکدیگر بپاشد، بشکافت، و زمین از هم بپرد و کوه‌ها در هم فرو ریزد. «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» که برای خدای رحمان فرزندی خواندند و معتقد شدند.

پیدااست مسئله خیلی مهم است. خدا آن جور نیست که یک فحشی، یک حرف بدی، به او بر بخورد؛

احساساتی که نیست پروردگار عالم. آنچه که به عنوان عقیده به مردم می دهد، آن چیزی است که در تأمین هدفهای الهی دخالت دارد. آنچه هم که به عنوان عقیده فاسد نفی می کند، آن چیزی است که اعتقاد به آن، در تأمین فساد جامعه دخالت دارد. نفی عقیده فاسد به معنای نفی یک رگه فساد است در جامعه بشری. و اعتقاد به اینکه خدا ولد دارد، خدازاده و آقازاده دارد، فرزند دارد، اعتقاد به حد واسط بین خدا و بشر، حد فاصل، این اعتقاد مفاسدی دارد در جامعه، که البته این تدریجاً در ضمن بحث های توحیدی مفاسدش معلوم می شود. این درحقیقت بهانه ای است برای اینکه بندگان، غیر اینکه بنده خدا می شوند، بنده یکی دیگر هم بشوند.

«وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» شایسته نیست رحمان را که فرزندی بگیرد، «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» همه آنچه که در آسمان و زمینند، نیستند مگر فراهم آمدگان درمقابل خدا، به عنوان عبودیت و بندگی، همه عبد خدا هستند، همه بندگان خدایند. «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا» آنها را احصا کرده است، قبضه کرده است و شمرده است شمردنی. این هم این آیه دیگر که در سوره مریم بود. خب، پس به طور خلاصه، بحثی که امروز داشتیم، حاصل به این صورت بود که توحید در جهان بینی اسلام یعنی چه و چیست؟ بررسی توحید به عنوان یکی از مواد اصول جهان بینی. فردا می رسیم ان شاء الله به بررسی توحید، به عنوان یکی از مواد اصول ایدئولوژی اسلام. ببینید با همدیگر اینها فرق دارند، این مقدمه اوست، این زمینه اوست. بینش اسلامی این است؛ دنیا را، جهان را، عالم وجود را، این جور می بیند. خب، حالا این بینش چه الهام می دهد به ما؟ چه خط سیری، چه طرحی، چه نقشه ای برای زندگی ارائه می دهد؟ آن چیست؟ توحید آنجا چه کاره است؟ «توحید در ایدئولوژی اسلام».



## توحید در جهان بینی اسلام

در جهان بینی (بنیاد فلسفی و زیربنائی) اسلام، همه‌ی پدیده‌های جهان، وابسته و آفریده و بنده‌ی یک قدرت برترند. این قدرت برتر، خدا است (الله) و همه‌ی خصلت‌های اساسی نیک، همچون: علم، قدرت، اراده، حیات، ... آراسته است.

از اعماق ذره‌ی ناچیز تا اوج افلاک و کهکشانها و جهان‌های ناشناخته ساخته و پرداخته و تحت اختیار او است. موجودات جهان - انسان و دیگرها - بندگان مقهور اویند و در عبودیت او همگان شریک و هم‌طرازند. و هیچکس و هیچ چیز زیر عنوان: فرزندی، هم‌سای، هم‌سانی ... از دایره‌ی: عبودیت خدا بیرون نیست.

بندگان، همه چیز خود را - فکر و هوش و قدرت تصمیم و امکانات مادی و دوازاد دارند و سررشته دار پیدایش و ادامه حیات آنهاست:

این بنیاد، زیربنا و قاعده‌ی اساسی تمام طرحها و برنامه‌ها و افکار عملی و زندگی ساز (ایدئولوژی) در اسلام است.

آهنگ توحید، در صدها آیه‌ی قرآن، گوشه‌نواز و چشمگیر است. برای نمونه آیات زیر توجه کنید:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - اللهُ، هیچ معبودی (الله) غیر او نیست  
 الْحَيُّ الْقَيُّومُ - آن زنده‌ی پاینده و نگهدار و نگهبان  
 لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ - او را چرت و خواب، نمی‌راید (لحظتی بخودی و غفلت بدور آغوشی یابد)  
 لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - از او است، هر چه در آسمانها و هر چه در زمین.  
 مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ - کیست که در نزد او، جز به اذن و رخصت او، شفاعتی کند؟  
 يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ - هر آنچه پیش روی و هر آنچه پشت سر آنها (بندگان) است، میدانند.



وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَأَنَّا نُرِيدُكَ أَنْ تَكُونَ رَاضِيًا بِمَا كَرِهْتَ لِيَوْمَ يُنْفَخُ الْأَسْمَانُ كَأَنَّهَا غِيبٌ تُرْفَعُ  
حاططه و آنچه ندارند

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - تَحْتَ تَدْرِتِ وَحَكْمَانِي أَوْ، بِرَأْسَانِهَا وَزَمِينِ كَسْتَرَدَه اسْت

وَلَا يُؤْذُونَكَ حِفْظُهُمَا - وَنَكَبَانِي آسْمَانِ وَزَمِينِ أَوْ رَاكِرَانِ غِيَابِي

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ : وَ اَوَاسْتِ بَلْبَدِ مَرْتَبِهِ وَ بَرَكِ (تَبْرَأَ : آيَةُ ٢٥٥)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا - وَ كَفْتَدُ كَهْ خَدَائِ رَحْمَانِ ، فِرْزَنَدِي كَرَفَةِ اسْت

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا - هَمَانَا خَيْرِي سَهْمَكِينِ فِرْ أَوْ رَدِيدِ ...

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْسُقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا - خَيْرِي كَهْ كَهْ مَانَدَا بُوَدِ سَبَبِ أَنْ

آسْمَانِ هَا پَارَهْ پَارَهْ وَ زَمِينِ سَكَا فَنَهْ شُوَدُ وَ كُوَهْ هَا دَرِهْمِ فِرْ وَ رِيزَنَدِ ..

أَن دَعَا الرَّحْمَنُ وَلَدًا - (وَأَنَّ ابْنَ بُوَدِ) كَهْ بَرَايِ خَدَائِ رَحْمَانِ ، فِرْزَنَدِي قَائِلِ شَدْنَدِ .

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا - دَر حَالِي كَهْ بَرَايِ خَدَائِ رَحْمَانِ ، فِرْزَنَدِ دَاشْتَنِ ، شَائِسْتَه نَيْتِ .

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا - هَمَمِي أَشْيَاءِ وَ اشْتِمَاصِ دَر آسْمَانِهَا

وَ زَمِينِ ، نَيْسِنْدِ مَكْرَ فَرَامِ أَمْدَكَانِ نَزْدِ خَدَائِ رَحْمَانِ بَدِ عِبُودِيَّتِ .

لَقَدْ حَصْرْتُمْ وَعَدَّ هُمْ عَدًّا - هَمَانَا هَمَكِي أَنَا نِ رَابِهْ ضَبْطِ آوَرْدَهْ وَ اِيْشَانِ رَابِرِ شَمْرَهْ اسْت بَرِ  
شَمْرَهْ

(سورة ي مريم، ٩٤-١١٨)